

هفت‌گانه
کلیدهای پادشاهی
کتاب چهارم

عالیجناب پنجشنبه

گارت نیکس

ترجمه
مریم رفیعی



انتشارات بهنام

مقدمه

غربی ترین نقطه‌ی هزارتوی بزرگ به یک رشته کوه ختم می‌شد. دامنه‌ی این رشته کوه که شانزده هزار فوت ارتفاع داشت با سقف عمارت ادغام می‌شد و هیچ دره یا شکافی به سمت دیگر آن راه نداشت. آنچه در پشت این مانع بزرگ سنگی و یخی وجود داشت، هیچ بود. رشته کوه‌ها دیواری از عمارت بودند و مانند یک سنگر محکم جلوی تأثیرات فرسایشی خلاء و حملات نایتلینگ‌ها (موجوداتی که از هیچ پدید می‌آمدند) را می‌گرفتند.

نایتلینگ‌ها تنها از یک راه می‌توانستند وارد عمارت شوند. مدت‌ها پیش، زمانی که رشته کوه‌ها شکل می‌گرفتند، یک تونل نیز ساخته شد. تونل قوس‌داری به طول هفت مایل، عرض دو مایل و ارتفاع نیم مایل که چهار دروازه‌ی بزرگ داشت. دروازه‌ی اول که به عمارت راه داشت با طلایی به ضخامت یک اینچ طلاکاری شده و طوری با نیروهای غیرمادی مهر و موم شده بود که هیچ خام یا جادو به راحتی در آن اثر نمی‌کرد. دروازه‌ی دوم که یک مایل دورتر قرار داشت از جنس نقره‌ی طلاکاری شده بود. دروازه‌ی سوم که نیم مایل دورتر قرار داشت نیز برنز بود. دروازه‌ی چهارم و آخر که به هیچ راه داشت، "دروازه‌ی شفاف" بود؛ دروازه‌ای کاملاً غیرمادی و شفاف که فقط درخشش خطوط دور آن دیده می‌شد و برق آن می‌توانست حتی چشم فن‌ناپذیرها را نیز آزار

دهد.

ساکنانی که وظیفه‌ی محافظت از دروازه‌ی شفاف را بر عهده داشتند، با وجود این نور آزاردهنده از پشت آن به منطقه‌ی عجیب و غریبی که همواره دستخوش تغییر بود نگاه می‌کردند، به سرزمین ناپایداری که به واسطه‌ی نزدیکی به عمارت، هیچ را تا حدودی تثبیت می‌کرد. آنجا حاشیه‌ی هیچ بود، اما خود خلاء فاصله‌ی زیادی از آن نداشت. هیچ گاهی به نزدیکی دروازه‌ی شفاف می‌رسید و گاهی در دوردست‌ها قرار داشت و اصلاً دیده نمی‌شد.

هدف از حفر تونل این بود که گاهی تعداد مشخصی نایتلینگ به داخل هزارتوی بزرگ راه یابند. این نایتلینگ‌ها وسیله‌ای برای آموزش و تفریح ارتش باشکوه معمار بودند که مقرشان در داخل هزارتوی بزرگ قرار داشت.

روال ورود این نایتلینگ‌ها هرگز تغییر نمی‌کرد. وقتی به تعداد کمی نایتلینگ (حدود یکی، دو هزار) نیاز بود، دروازه‌ی شفاف را فقط تا زمانی باز نگه می‌داشتند که این تعداد از آن عبور کنند. سپس دروازه را می‌بستند و صبر می‌کردند تا نایتلینگ‌ها از دروازه‌ی برنز هم رد شوند و آن را پشت سرشان ببندند. این روند برای دروازه‌های نقره‌ای و طلایی هم تکرار می‌شد و پس از آن نایتلینگ‌ها وارد محوطه‌ی عمارت می‌شدند. طبق قوانین عمارت، این چهار دروازه هرگز نباید همزمان باز می‌شدند و در کل تاریخچه‌ی عمارت فقط دو بار هر چهار دروازه همزمان باز شده بودند تا بیش از یکصد هزار نایتلینگ از آنها عبور کنند.

دروازه‌ها با استفاده از چرخ‌دنده‌های غول‌پیکری باز و بسته می‌شدند که به وسیله آب چند رودخانه‌ی زیرزمینی در دل دیواره‌ی کوه، به چرخش در می‌آمدند. هر دروازه تنها توسط یک اهرم حرکت

می‌کرد و هر چهار اهرم در اتاق فرمان دژ مرزی قرار داشت، مجموعه‌ای پیچیده از اتاق‌ها و کابین‌هایی که بالای تونل در دل کوه ساخته شده بود. راه ورود به دژ از طریق سکوهایی بود که در دامنه‌ی کوه پیچ و تاب داشتند و توسط برج‌ها و سنگرهای بیشمار مستحکم شده بودند.

وظیفه‌ی دفاع از این دژ بر عهده‌ی گروهانی از لژیون، لشکر، هنگ یا توپخانه‌ی نسبتاً شرافتمند عمارت بود و نگهبانان دژ طبق زمان عمارت هر صد سال یک بار عوض می‌شدند.

در حال حاضر، یعنی بیش از ده هزار سال پس از ناپدید شدن معمار، دژ مرزی تحت محافظت گروهانی از لژیونرها قرار داشت که تحت فرماندهی سرهنگ ترابیزوند نیج^۱، سیزده هزار و سیصد و سی و هشتمین مقام ارشد عمارت بودند.

سرهنگ نیج در حال پوشیدن بالاتنه‌ی نقره‌کاری شده و کلاه پردار تشریفاتی‌اش بود که پیشکارش در دفترش را زد.

نیج پرسید: «چیه؟» کمی آشفته و پریشان بود، چون قرار بود تا یک ساعت دیگر کنترل دروازه‌ی شفاف را به دست گیرد و با باز کردن آن به ده هزار نایتلینگ اجازه‌ی ورود بدهد. این تعداد نایتلینگ را برای صد و هشت هزار و دویست و هفدهمین مبارزه‌ی ارتش انتخاب کرده بودند.

پیشکارش گفت: «از ستاد فرماندهی اومدند شما رو ببینند. ستوان کوربی^۲ هم یه گزارش فوری داره.»

نیج اخم کرد. او هم مانند همه‌ی ساکنان ارشد عمارت خوش قیافه و بسیار قدبلند بود و اخمش تغییر چندانی در چهره‌اش ایجاد نمی‌کرد. دلیل اوقات تلخی‌اش این بود که قرار نبود کسی از ستاد

فرماندهی ارتش به دیدنش بیاید و دوستان و رفقای قدیمی‌اش در ستاد به او هشدار نداده بودند.

سرهنگ بند چانه‌ی کلاهش را بست و نسخه‌ی افمریس^۱ صد و هشت هزار و دویست و هفدهمین مبارزه را برداشت. افمریس با جادو به دستش پیوند خورده بود و اگر ساکن دیگری به آن دست می‌زد، افمریس منفجر می‌شد (نام سرهنگ با حروف بزرگ روی جلد چرمی قرمز رنگ افمریس مهر شده بود). افمریس نه تنها زمان و ترتیب باز و بسته شدن دروازه‌ها را نشان می‌داد، بلکه روند جابجایی هر یک از کاشی‌های هزارتوی بزرگ را نیز تعیین می‌کرد.

به استثنای چند مکان ثابت و بی حرکت، هزارتوی بزرگ به یک میلیون کاشی مربعی شکل تقسیم می‌شد. طبق برنامه‌ای که عالیجناب پنجشنبه همیشه یک سال زودتر تعیین می‌کرد، هر یک از کاشی‌ها با غروب خورشید به مکان جدیدی منتقل می‌شدند. کسانی که قصد عبور از هزارتوی بزرگ را داشتند باید از قبل می‌فهمیدند که کاشی زیر پایشان به کجا می‌رفت... یا نمی‌رفت. افمریس علاوه بر آن ویژگی کاشی‌ها و محل یافتن آب، غذا و مهمات ذخیره‌شده یا هر اطلاعات مهم دیگری را نشان می‌داد.

سرهنگ نیچ پس از اینکه افمریسش را در جیب کیسه‌مانند جلوی نیم‌تنه‌اش گذاشت، شمشیر چرخشی‌اش را برداشت و آن را در غلاف برنزی که از کمر بندش آویزان بود گذاشت. شمشیرش ارتشی بود و یکی از سلاح‌های استاندارد لژیون به حساب می‌آمد. طرح آن را از روی شمشیر لژیون‌های رومی دنیای زمین در قلمروهای ثانویه

۱- Ephemeris - معنی تحت‌اللفظی این کلمه تقویم نجومی است که مکان تقریبی خورشید، ماه و ستارگان را در یک سال خاص نشان می‌دهد، ولی در اینجا ساکنان عمارت برای فهمیدن مکان "کاشی‌ها" از آن استفاده می‌کنند. م.